یادداشتهائی دربارهٔ «شوپن»

از «آندره ژید»

۲

غالباً شنیده‌ام که پنهوون را با میکل‌آنژ و موتسارت را با « کوره جیو Correggio »۱ یا « جیورجیون Giorgione »۲ وغیره قیاس می‌کنند. هرچنداین مقایسه‌ها میان هنرمندان رشته‌های مختلف هنر تقریباً بیفایده و عبث بنظر می آید، معذلك برای‌العین می‌بینم اغلب مطالبی را که راجع به شوپن میگویم بهمان اندازه نیز درمورد بودلر صادق است و برعکس، بطوریکه بهنگام هر بحثی دربارهٔ شوپن بی‌اختیار نام بودلررا هم بنوك قلم بر کاغذ رقم میزنم.

آثار شوپن‌را سابقاً « موسیقی ناسالم » می نامیدند. « گلهای شر » را هم « اشعار ناسالم » میخواندند، ومن می‌پندارم که دلیلش یکی باشد؛ هردو بیك‌اندازه به‌تکامل روی کرده‌اند و بیك اندازه ازمعانی و بیان، و کلاماسیون وتطور خطابه‌ای وحشت و بیم دارند. ولی نیت من بخصوص اینست تا در اینجا خاطرنشان سازم که من درآثار هردو آنها یك حالت « غیرمترقب Surprise »، وایجاز وفشردگی خارق‌العاده‌ای، مشاهده می کنم.

---

۱ ــ نقاش ایتالیائی قرن شانزدهم.

۲ ــ نقاش ایتالیائی اواخر قرن پانزدهم.

درآغازوابتدا، وبلافاصله پس ازشروع « بالاد درسل‌مینور » ، برای‌معرفی تم اصلی ــ که درقسمت‌های بعدی درمقام‌های مختلف باطنین ونواهائی نو تکراری‌ــ گردد ــ پس ازچندمیزان نامشخص «فا» که نقط «تونیك» و «پنجم» آن نشان داده می شود ، شوپن برخلاف انتظار یك « سی مل » عمیق و شدید آورده است که، بمثابه حرکت عصای ساحری ، زمینه را عوض و دگرگون میسازد و این تهور ساحرانه ، بزعم من، با « نمودارهای » کوتاه وشگفت‌آور مصنف «گلهای شر » قابل قیاس است .

بعلاوه ، بنظر من شوپن درتاریخ‌موسیقی تقریباً همان مقام بودلررا درتاریخ شعر دارد (ونقش وی‌را ایفاء میکند .)

هردو آنها درابتدا ، بدلایل مشابه ، باشتباه وخطا تعبیر وشناخته شدند .

حقیقة مبارزه علیه یك تصور غلط چه دشوار وچه سخت است ! گذشته از شوپن خاص نوازندگان «ویرتوئوز» ، یك شوپن مخصوص دختران جوان نیزوجود دارد : یك شوپن بینهایت احساساتی . شوپن احساساتی بود ولی این تنها جنبه وی بشمار نمی‌آمد . آری شوپن فردی «ملانکولی»۱ بود که حتی ازپیانو، نوای دل ــ شکسته‌ترین روحهارا بوجود میآورد ، اما اینچنین که مردم میگویندکوئی اوهرگز از «مینور» تجاوز نکرده است .

من برای این شوپن‌را محبوب میدارم وتحسین می‌کنم که درماورا، این‌حزن،

---

۱ ــ Mélancolique بمعنی مالیخولیا حالت روحی خاص ، ودر حقیقت نوعی ازانواع جنون‌هاست . ولی دراینجا مراد ازاین‌کلمه معنی عرفی آن نیست بلکه‌ملانکولی یامالیخولیا حالتیست روحی ــ که همچنانکه ارسطوگفته تمام نوابغ وصاحبان « ژنی » کم وبیش بدان دچارند . نویسندگان وفیلسوفان متقدم آنرا چنین تعریف کرده‌اند :ــ In tristita Hilaris , in Hilaritate tristi ــ یعنی درغمناکی‌شاد ودرشادی‌غمناك. (دربارهٔ این واژه رجوع شود بدو کتاب فلسفی حافظ چه میگوید و از زندگانی چه میدانیم تألیف دکتر محمود هومن) .

معذلك ، بشادی دست می یابد زیرا شادی حاکم وجود اوست (نیچه این حقیقت را نیك دریافته بود .) ، شعفی که هیچ همانندی به‌شادی نسبة عامیانه وعجولانه شومان نداشت، شعفی است که باشعف موتسارت دست بدست میدهد اما ازآن انسانی‌تر می‌باشد وهم باشادی طبیعت مشارکت دارد . سروری که در «لبخند» غیر قابل توصیف منظره جویبار در « سنفنی پاستورال » بتهوون وجود دارد . تصور نمی‌کنم قبل از دوبوسی ، وبرخی ازآهنگسازان روس ، موسیقی تا باین‌حد بانور ونجوای‌آب وبا برگ درختان وباد آمیخته شده باشد . شوپن لغت «Sfogato»۱ را روی قطعه‌ای نوشته است ؛ آیا هرگز موسیقیدان دیگری این لفظ را بکار برده است ، و آیا هرگز مصنفی هیچ میل ونیازی درخویش یافته است تاوزش باد ملایم ونفس نسیم‌را که ریتم قطعه‌را هم قطع میکند – درمیان «بارکارول» خود بیابد واز این رهگذر روح‌را تازه وعطرآگین سازد ؟

چقدر «ترکیبات » موسیقی شوپن ساده است ؛ بهیچوجه قابل قیاس باآثار سایر موسیقیدانهای قبل ازاو نیست . آثارآنان (بغیرازباخ) بااحساسی شبیه‌احساس شاعری‌که برای بیان مطلب خود درجستجوی الفاظ است ، آغاز میشود . به‌شیوه‌و سبك «والری» که کاملا برخلاف آنها ، باکلمات وباشعر ، آغاز میکند ، شوپن هم همانند یك هنرمندکامل ، بانوت شروع میکند (وبهمین‌دلیل مردم‌میگفتند فی‌البداهه می‌نوازد) . اما او بیش از «والری» مهار احساسات کاملا بشری‌را بغتة رهامی‌کند تابراین صحنه بی‌آذین وساده بتازد وآنرا تا عالی‌ترین حد زیبائی توسعه دهد .

آری، شوپن خودرا بدست ورأی وارادهٔ نوت‌ها میسپارد وملاحظه و مداقه این موضوع مهم است . ممکنست بگوئیم که او روی نیروی بیان هریك ازآنهاتأمل میکند، او احساس میکندکه یك‌نوت ، یایك دوبل نوت، یا «سوم»، یا «ششم» معنی را مطابق محلش درگام ، تعویض میکند و با جزئی تغییر صدای بم ، ناگهان معنی دیگری ، بجزآنچه که ابتدا ممکن بود بدست آید ، ازآن بوجود می‌آورد. وقدرت بیان او درهمینست .

من اذعان دارم عنوانی‌راکه شوپن مایل بود به آن «قطعات» کوتاه بدهد درك نمی‌کنم . پیش‌درآمد (Prélude). پیش‌درآمد (پرلود)چه ؟ متعاقب هریك‌از پرلودهای باخ «فوگی» موجود است وهمین‌خود قسمت جالب آنهارا تشکیل‌میدهد؛ ولی ازاین نکته واقفم که برایم تصور اینکه دربی هریك ازپرلودهای شوپن قطعه

---

۱ ــ بلند، مرتفع، عالی

دیگری هم درهمان گام وجود داشته باشد ، مشکل است ، چه، پرلودهای شوپن یکی بعدازدیگری اجرا می گردند وهر کدام ازآنها پرلودی برای یك اندیشه هستند ، یا دست کم قطعه‌ای برای کنسر محسوب می‌شوند ، وارتباط ومناسبات زیادی‌هم بایکدیگر ندارند . هر کدامشان ، یااغلب آنها (که برخی از آنها فوق‌العاده کوتاه هستند) ، محیطی خاص ایجاد می کنند و نوائی مهیج و احساساتی بوجود می آورند و سپس : « همچون پرنده‌ای که بزمین فرود می‌آید ، ازدیده محو می گردد وهمه‌چیزدر آرامش وسکوت فرو میرود . »

کلیه این پرلودها واجد یك‌اندازه اهمیت ودارای یك ارزش نیستند ؛ بعضی‌ها ملیح و گیرنده وبرخی خشن و هراسانند ، ولی ازآن‌میان هیچکدام بی‌اهمیت نیست.

درمیان تمام آثارشوپن « پرلودشماره۱۰ » یکی ازآن آثاری است که بآسانی می‌تواند سبب ابهام گردد ، یا اینکه بسهولت خراب و ضایع شود و به‌تباهی گراید و بعلاوه یکی از آن « پرلود » هائی است کـه تفسیر غلـط آن ، بزعم من ، بسی شگفت انگیز مینمایـد . در رأس این « پرلـود » کلمه « Agitato » نوشته شده است . کلیه اجراکنندگان درانجا ، بدون استثنا ، (یالااقل تاجائیکه دانش من گواهی میدهد) درحرکت ، جنبش وتلاشی بی‌پروا و آشفته غوطه‌ور مـی گردند . ممکنست ازشما بپرسم که درآغاز این اثر ، درمیان نوا هائی روشن و صاف ، آیـا شوپن درنظر داشته است که یکمرتبه چنین تجلی مضطرب کننده‌ای را بارز و هویدا سازد ؟ اگر اولین «اتود» را بخاطـر آورید ، همچنین در « اتود در دو ماژور » اوخیلی آرام وملایم بود . اگر دو « پرلود دو ماژور » از«کلاوسن اعتدال یافته» را بیاد آورید ، متوجه خواهید شدکه چه سادگی وآرامشی وچه موضوع ومحمول روشن وآشکاری دوبر دارد . اما اینك اگر «پرلود» های ارگ باخ را در همین مایه درنظر آورید ، خواهید دیدکه باچه حالت روحانی خارق‌العاده‌ای آغاز می‌گردند . من بهیچوجه کوششی ندارم تا«پرلود» های شوپن‌را شبیه‌وهمانند«پرلود»‌های باخ قلمداد نمایم ، اما تقریبا علاقمندم که درابتدای «پرلود» های‌او یك نمونه ازانواع نوت‌های تزئینی که مستمع را به شنیدن بقیه آهنگ فرا میخواند ، بیابم . فی‌المثل همچون‌نخستین «پرلود» باخ از مجموعه « کلاوسن‌اعتدال یافته » که درآغاز شامل جملهٔ کوتاه وساده‌ایست و پس ازلحظه‌ای کاملا پرورش می‌یابد واین خود یك محرك اولیه و « واحدکاملی » را بوجود میآوردکه‌درمورد باخ بیش‌ازچهارمیزان را اشغال نمی کند ودرمورد شوپن دارای هشت میزان تمام است . سپس همه آنهـا محو میشوند ودیری نمی‌پایدکه باز دوباره ازنو تکرار وتجدید می گردند تاعظمت وشکوه تامی‌راکه تنها نخستین نوای شروع‌آهنگ حاکی ازآن بود، بوجودآورند. «ویرتوئوز»ها موفق‌می‌شوند ازاین‌ارمغان دل‌انگیز، اثر بی‌نظم ونابسامانی بسازند

ودر آن‌چنان زور آزمائی وهنر نمائی کنند که مرا در بهت وحیرت فرو می برد. این قطعه ، کاملا بعکس، باید خیلی آرام نواخته شود وهیچگونه اغتشاش و بذل سعی و کوششی نباید در آن احساس گردد . دراینجا تذکار این نکته ضروری مینماید که ملودی که با ملایمت واحتیاط ۱ می باید اجرا گردد، نباید اجرای آن تنها به‌عهده دوانگشت آخر دست واگذار شود ، چه بدین ترتیب ملودی قسمت وسط را بصورت « دوبل » ومضاعف درمیآورند، واین نکته‌ایست که شوپن همیشه متوجه بود تا آنرا با واژه «Tenuto» مشخص ومتمایز کند، واین‌خود مطلبی است که بااین اوصاف درخور و حائز اهمیت فراوانی است. آری، گفتنی است که بطور کلی این اثر، باتمامیت‌وجودش، بمثابه موج منزوی وآرامی است (علیرغم لفظ «Agitato» که معمولا آنرا بحد

طوفان پیش می برند...)ــ که موج کوچکتری آنرا تعاقب میکند وجملگی بسوی گردابی که بآرامی رو بفنا و نابودیست ، نزدیك میشوند .

بطور کلی درمورد موسیقی شوپن باید گفت ــ وچه بهتر که دراینجا وهم‌اکنون ذکر شود، زیرا درهیچیك ازموارد باندازه این قطعه کوتاه چنین مصداق باهری ندارد ــ اجرا کنندگان این قطعه را خیلی سریع «اجرا» می کنند (نیم برابر بیش از آنچه باید) . چرا؟ شاید علت آن این باشد که موسیقی شوپن بخودی‌خود، بحد کافی ، مشکل نیست و پیانیست میخواهد هنر خودرا جلوه گر سازد گوئی وقتی کسی در نوازندگی تسلط خاص و معینی بدست آورد برایش نواختن سریع دشوارتر از نواختن آهسته می گردد و مهمتر ازهمه سنن ورسوم و «تراديسيون» راهم باید در نظر داشت. اجرا کننده‌ای که برای نخستین بار حقیقة «جرأت» میکند (زیرا جرأت بخصوصی لازم است) موسیقی شوپن را باسرعت معین خود یعنی «خیلی آهسته تر از حد معمول و متعارفی» بنوازد، براستی برای بار اول مفهوم آنرا نمایان میسازد و به‌طریقی قادر است مستمعین خویش را در یك انبساط خاطر عمیقی غوطه‌ور

---

۱ – The discreet melody

سازد ، طریقی که در خور شیوهٔ شوپن باشد . طریقی که تمام نوازندگان چیره‌دست آثارش را می نوازند بجز « افسه » و تأثیر آنی برجای باقی نمی گذارد وتمام مابقی آن که ــ از همه آنها بیشتر مفهوم دارد ــ نامحسوس و غیرقابل ادراك می‌گردد ، این مهم در « راز اثر » است که هیچ نکته در آن قابل تغافل نیست ، هیچ بیان نافذی در آن وارد نمیشود وهیچ‌اهمال و بی‌دقتی در آن مشهود نمی گردد،وچیزی که در آن هیچ‌چیز، بآسانی درزمره حشووزوائد بحساب نمی آید، بآن نحو که در آثار اغلب مصنفین دیگر ــ حتی میتوانم بگویم بزرگترین آنها ــ اتفاق میافتد .

سینما ــ چنانچه فیلم بآهستگی بنمایش درآید ــ مشاهده آن شکوه و جلال شگفت‌انگیزی‌را که در «ژست» وحرکات ابناء بشر وحیوانات، برای‌ما مقدورساخته است، ولی درصورتیکه سرعت نمایش آن ازحدنصاب بگذرد، این شگفتی‌ها برای ما نامحسوس و غیرقابل درك می گردد . در اینجا آهسته کردن « تمپو Tempo » موسیقی شوپن مطرح بحث نیست (تازه بایـد دید که اصلا این کار شدنی هست) بلکه آنچه اینك بطور اجمال مطرح می‌باشد، شتاب نکردن دراجرا وسرعت‌موسیقی شوپن است که باید بسهولت وآرامی تنفس طبیعی وعادی باشد . میل‌واشتیاقی سخت درخود می‌بینم تادرآغاز گفتگو برسر این اثر شوپن، شعر بسیار دلکش «والری» را بگنجانم :

Est–il art plus tendre
Que cette lenteur ?... ۱

حاجت بتذکار نیست که تعدادی ازآثار شوپن (اسکرزوها بطور عموم ، و فینال‌سوناتها) ، سرعت‌خیال‌انگیزی دارند اما بطور کلی هراجراکننده‌ای، کلیه آثار شوپن‌را بدون استثناء « تاآنجا که امکان دارد سریع» می نوازد واین نکته‌ایست که بنظر من وحشتناکست .

بهرحال، اشعار «والری» درقیاس وتطبیق باآثار شوپن، درهیچ کجا باندازه «پرلوداول» باین خوبی مورد مصداق نمی‌یابد .

اما توضیحات بیشتری درباره این پرلود : ملودی‌پرلود، بصورتی که‌درآثار شوپن نظیر دارد ، بزودی به‌اوکتاو فوقانی « منعکس » می‌شود، بطوریکه به‌اجرا کننده حـاس مجالی میدهد تانخستین نمودار این «انعکاس» را آنچنانکه خود میل دارد تشدید نموده وباین ترتیب این‌جمله‌را وسعت دهد .

مضافاً باین، این اولین «نمودار» هیچگاه با ضرب قوی‌که بوسیلهٔ «باس» نشان داده می‌شود ، مطابقتی ندارد وتقریباً پس‌ازآن می‌آید ، وهمین امر به‌ملودی حالت اوج مردد دل‌انگیزی میبخشد . شایدخبط و اشتباه عظیمی باشدکه به یکی از این دو قسمت نمود و «تشدید» بیشتری داده‌شود وتقریباً می بایست هردوآنها یکی اندکی بعدازدیگری قرار بگیرند . گاهی یکی ازآنها وزمانی دیگری تفوق خود را

---

۱ ــ آیا هنری لطیف‌تر ازاین آرامش وآهستگی وجود دارد ؟...

نشان دهد، درحالیکه هردو آنان بایکدیگر بهم‌آمیخته‌اند. درآثار شوپن غالباً جنبهٔ باصطلاح آوازی درکار نیست. وی نه برای آواز بلکه کاملا برای پیانو می نویسد ولی گاهی پیش می‌آید (وفی‌المثل درنوکتورن‌های ۷و۸و۹) که صدای دومی، چون آواز دوئو، خودنمائی می کند ولی آنهم بزودی خاموش می گردد ودرمجموعهٔ آهنگ حل می‌شود.

اگر پیانیست درصدد تأیید و تصریح بیش ازحد ملودی برآید واز این راه بخواهد دوساز ـ فی‌المثل ویولون‌وویولون ـ را مجسم‌نماید، اثر موردبحث‌نامربوط جلوه خواهدکرد زیرا یکی‌ازاین دوسازتقریباً تاخاتمه عاطل وبیمصرف باقی‌میماند.

رسم وعادت بعضی ازپیانیست‌ها درمورد «جمله‌بندی» و«نقطه‌گذاری» آثار شوپن تحمل‌ناپذیراست. دل‌انگیزترین هنرشوپن در«لاینقطع» بودن جمله‌های‌اوست که باهمه موسیقی‌دانان دیگر فرق می کند. لغزش وگذر نامحسوس ازجمله‌ای به‌جملهٔ دیگر، به‌آثارشوپن‌حالت روان بودن وجریان مداوم رودخانه‌ها را می‌بخشد و نوای قره‌نی اعراب‌را بیاد میآوردکه دراستماع آن نواها نمی‌توانیم احساس‌کنیم‌که چه وقت وکی نوازنده «نفسی تازه میکند». وباین ترتیب طولی نمی کشدکه«نقطه» و «ویرگول» نیز ازبین میرود و بهمین سبب هم هست‌که من نمی توانم موضوع «نقطه‌های توقف» را ـ که بعضی ازناشرین نادان وبرخی‌ازاجراکنندگان، برای ارضاء مشتی احمق، به‌قسمت «کرال» در «نوکتورن درسل مینور» افزوده‌اند ـ قبول وتأییدکنم ...

ترجمهٔ **چنگیز مشیری**